

گاو پرخور

تو به طویله به گاو پرخور بود که بیشتر از همه غذا می خورد. وقتی موقع خوردن می شد سرشو می انداخت پایین و هی می خورد.



تو به طویله به گاو پرخور بود که بیشتر از همه غذا می خورد. وقتی موقع خوردن می شد سرشو می انداخت پایین و هی می خورد. سیر که نمی شد، انقدر می خورد تا غذا تموم بشه. هی می گفت ماااااااااااا اینا چقدر خوشمزن.

یه روز انقدر خورد و خورد تا مثل باد کنک باد کرد. تا خوابید روی زمین، همه چیز زیر شکمش گم شد. خانم مرغه دنبال جوجش می گشت. بیعی دنبال علفاش می گشت. سگه دنبال استخونش می گشت.

یه دفعه گوشه شکمش تکون خورد و یه جوجه از زیر شکمش اومد بیرون و گفت ای ی ی ش. لطفا شکمتونو یه خورده جمع کنید. من زیر شکم شما گیر کرده بودم.

گاوه خجالت کشید و گفت ببخشید حواسم نبود.

بیعی گوشه ی علفاشو دید که از زیر شکم گاو پر خور پیدا شده بود. اومد جلو و گفت لطفا این طرف شکمتونو یه خورده ببرید بالا من علفهامو بردارم. گاوه از خجالت عرق کرد. بیعی علفاشو برداشت و با اخم از اونجا رفت.

بعد سگه اومد و گفت حالا که همه چیز از زیر شکم شما پیدا می شه لطفا یه نگاه کنید ببینید استخون من زیر شکم شما نیست؟

گاو چاق و شکم گنده، از جاش بلند شد. ولی استخونی روی زمین نبود. خوشحال شد و لبخند زد. سگه زیرشو نگاه کرد دید استخونش به شکم گاوه چسبیده. استخونشو برداشت و با اخم به اون نگاه کرد و گفت اینهاش. اینجاست.

ایندفعه دیگه گاو شکم گنده از خجالت سرخ شد. سرشو انداخت پایین و رفت تو اتاق خودش دیگه تا شب بیرون نیومد.

شب که موقع شام شد می خواست تصمیم گرفته بود رژیم بگیره و کم غذا بخوره. شروع کرد به غذا خوردن.

وای وای انقدر غذا خوشمزه بود که دوباره همه چی یادش رفت و انقدر خورد و خورد که شکمش مثل یه دیگ گنده شد.